

فکر و تفکر

تکامل چیست؟

کلمه تکامل را چندین قسم تعبیر نموده‌اند و ما مقبول‌ترین امروزی آنرا ذیلاً شرح می‌دهیم.

تکامل عبارت از رشد و نمو تدریجی است. و همین قانون تکامل است که مقدرات عالم را در کف گرفته و در سایه همین قانون است که معلمین بزرگ و ژنی‌های فوق‌العاده تدارک می‌شوند.

بالاخره قانون تکامل است که آنیه مافوق تصور را برای نوع خلقت مهیا می‌سازد. ما برای فهماندن مقصود بیرویم که تکامل را از مراحل اولیه توضیح دهیم و با همه فقر لغوی می‌کوشیم که

حتی القوه بايك زبان ساده شرح دهيم. تکامل یا اوولوسیون evolution مترادف است با کلمه ترانسفورمیسم transformisme و داروینیسم Darwinisme و از وقتیکه علم مبحث ارشیم embryologie تاسیس شده علماء عصر با دقت علمی این قانون را تحت مطالعه در آورده اند و البته محتاج بگفتن نیست که این علم خیلی جدید و از قرن اخیر توسعه پیدا نموده است .

قدما و متخصصین علم بشر یعنی آنترپولوگها anthropologues از موضوع قوانین تکاملی بی بهره بوده اند چنانچه بقراط و جالینوس تصور می کردند که دو مایع تناسلی زن و مرد وقتی با هم مخلوط میشوند رسوبی حاصل میگردد و آن رسوب بالاخره انسان کامل میشود و دلیل هم دو مایع شیمیائی است که پس از اختلاط رسوب میدهد. این نظریه مدتی مقبول بود تا اینکه در سال ۱۶۲۵ میلادی که اروماتوری طبیب ایتالیائی نظریه فوق را رد کرده و نظریه تشکل قبل الاقح را بجای او علم کرد .

در این دور تصور میشد که شخص در ابتدای خلقت در مبيض مادر ساخته و گذاشته شده است ، یعنی با همان دست ، پا ، چشم ، ابرو ، و غیره غیره و بدرجه كوچك است که دیدن آن غیر

ممکن و در رحم مادر در مدت زمان حمل این اعضای فوق العاده کوچک بزرگ شده انسان کامل میشود و برای مخفی ساختن جهالت خود می گفتند که در ابتدای خلقت هر آدم مقدار احمقانه ای داشته باشد خلاق و در توی هم جا داده شده است از مادر بدختر در هر پست انتقال می یابد و در زمان حمل یکی یا چند دانه از آنها از جای خود خارج شده برای بزرگ شدن برحم میاید و این نظریه را *theorie de l'emboitement de germe* مینامند

حتی علماء عصر بالخاصه هالر *Haller* از روی تاریخ زمین که پنج الی شش هزار سال پیش تخمین امیزدند با خیال واهی حساب میکردند که هر انسان اولی چقدر از این آدمهای اصغر نامتناهی در مبيض خود تو در تو جای داده است .

یك مدتی هم عالم طب به این فلسفه های شیرین و بی اساس دلخوش بود تا قرن هفدهم که حوبن منوی *Spermatozoide* بتوسط يك نفر محصل طب اونی هام کشف ومورد تصدیق معلم او گردید .

معذلك چندان انقلابی در افکار توایند نکرد زیرا نظریه فوق را تطبیق بر ذکور نموده گفتند اشتباه در جنس شده آدم ها را در

ایضا جا داده اند و جهاز تناسلی زن را بمنزله آشپانه شناختند این
دفعه دسته باسم اسپرمیست spermistes عرض الدام نمودند .
باری این آقایان محترم و این فیلسوفان خیال پرست همین اوهام
وقت میگذرانند تا سنه ۱۷۵۹ میلادی تا گمان و وولف Wolff مجله ها
در این موضوع انتشار داده يك انقلاب فکری و عملی در دماغها
تولید کرد .

وولف موجد علم مبحث لرشیم در سنه ۱۷۴۳ در برلن متولد و
فوق العاده عاشق به علم تشویح بود استبدش . کمال از تشویق او هیچ
کوتاهی ندید کرد تا اینکه پس از زحمات زیاد این شخص بزرگوار
موفق شد که مآلوده علم مبحث لرشیم را ریخته و به عالم طب هدیه
نماید . پس از این تاریخ نظریه ها بسیاری از میان رفت و نظریه
تناسلی Epigenetique theorie der germinaton طرفدار
بسیار پیدا کرد .

بعد از وولف استادان دیگر از قبیل دولینگر ، پاندر ، آلتون
و سایر ، دنباله این علم جدید را گرفته و در توسعه آن کوشیدند
ولی خدمت بزرگی که کردند تراجعت کردن شاگردی بود که
هم اسم وولف را تا ابد زنده و هم طریق تعقیب و تکمیل این علم

را نشان داد و این شخص ذی‌قیمت پروفیسور فون پیر بود .
 این پروفیسور محترم نه تنها عالم را از نظریه های واهی و بی
 اساس اجات داد بلکه افکار را هم راحت کرده برای متأخرین
 خود میدان را وسیع کرد دیگر اکتفا به نشو و نمای انسان نکردند
 رفتند تا منشاء آنها پیدا کنند و فرق انسان با سایر ذیروح اعم از
 حیوانی و نباتی را مشخص دهند .

تا این درجه هم باز اکتفا نشد این سفر رفتند در جستجوی
 اینکه آیا در خلقت جنسهای مختلف حیوانی و نباتی هر کدام جدا
 گانه خالق شد ؟

با اینکه در اصل خلقت یکی است و تنوعاتی که دیده میشود
 بواسطه تکامل ، پرورش محیط و احتیاج است . ما طرفدار جمله
 اخیر هستیم و از دلایل علمی **قول تشریحی** آنکه استادان و متخصصین
 در این موضوع اقامه نموده‌اند بدو علت صرف نظر میکنیم : یکی آنکه مقاله
 گنجایش آنها ندارد . دوم اینکه کسانی که اطلاع کامل از علم
 تشریح ، ابن بواوژی و بیعت آلرشیم ندارند چندان انتقاعی نمی
 برند . معذرت می‌خواهیم که در طی مقاله تا درجه مختصراً عرض کنیم .
 از جمله اشخاصی که در این شعبه طبیعیات فوق العاده زحمت کشیده

و اثرات گرانبهایی را برای ما بیادگار گذاشته اند از قرار ذیل اند :

پروفسوره بروکا ، ژورواسنت هیلیرو بالاحص دارون معروف بود .

عمایات و اکتشافات دارون در نیمه قرن اخیر عالم را تکان داد و ثابت کرد که در حاققت انسان با سایر مخلوقات فرقی ندارد و همه از يك جنس و يك منشاء اند ، نهایت تکامل ، پرورش محیط و احتیاج آنها را مختلف الشکل نموده است و نظریه او ولوسیون ، ترا نسفور میسم و دارو نیسم را با يك مثالوده مقینی محکم نمود ، بد بختنه نوع بشر بواسطه شرور نخوت و خود پرستی که طبیعتا به او متمایز است نمیخواهد خود را قانع نموده حقیقت را اعتراف کند و خود را با سایر مخلوقات الهی بی فرق بداند در هر حال چون مقصود از سر لوحه ، تکامل نوع بشر است از سایر سلسله حیوانات صرف نظر میکنیم تنها با انسانی اعرف مخلوقات را میبر دازیم .

در حین پیدایش قوه ما و رای طبیعت قرار داد که اجسام محتویات کون با مقدار همین و شرائط معلومی با هم ترکیب شده جسم تازه تشکیل دهند ، یعنی عالم مکونات را عبارت از يك لا بور اتوار تحلیل و تجزیه نمود بهمچنین خواست که این اجسام تشکیل شده از هر حیث با مواد ترکیب کننده اولیه فرق داشته باشند مثلاً اکسین و هیدروژن هر دو گازند اگر يك آتوم اکسین و دو آتوم هیدروژن

را بگیریم و ۶۶ کالوری حرارت ضمیمه کنیم، شروط بر اینست که تضییق نسیمی یا فشار هوا از ۷۶ سانتیمتر کم و بیش نباشد قطعا. یک ذره آب خواهیم داشت در صورتیکه آب باکاز از هر حیث شپاهتی بهم ندارند و پس علی هذا. همچنین حجره حیاتی *Cellule vivante* عبارت از چندین اجسام بسیطه است که با مقادیر و شرایط معینه که هنوز مکتشف عالم عام نیست یا هم امتزاج نموده جسم تازه تشکیل دهند و او را پروتوپلاسمه یعنی ماده مصوره حیاتیه مینامند خاصیت این ماده پس از ترکیب است که با محیط متصل در داد و ستد و مبارزه است به این معنی که محیط میگوید با و قابل مخلفه این ماده ترکیب شده را تحلیل و تجزیه کند و ماده میگوید که در مقابل محیط مقاومت نموده مغلوب نشود. آری این مبارزه و جنگ و جدال است که فکورترین اشخاص را گیج نموده است.

گروهی روحش نامند و گروهی حیاتش گویند و جمعی جانش خوانند. باری چنانچه در بالا عرض شد این سلولهای ابتدائی « کوکوس » مدتی با این حال انفرادی تعیش یعنی با محیط مبارزه نمودند تا بالاخره دیده شد که مقاومت با محیط با انفراد خیلی مشکل است بحکم احتیاج دوبرو شده تا از کمک یکدیگر مستفید شوند (دیپلو کوکوس) یک زمانی هم این قسم گذشت پس از آن بدستجات چهارانفری (تراژن) تقسیم شدند چند صباحی هم بدین منوال گذشت بعد

دستجات هشت نفری را « سارسین » تشکیل دادند تا بالاخره عده آنها بجائی رسید که دیگر عده بر آنها تعلق نمیگرفت « مورولا » در آن وقتی که عده این هیئت جامعه سلو آنها زیاد شد دیده شد که يك حالت هرج مرجی در آنها پیدا گشت که نه تنها مطلوب حاصل نیست بلکه عقرب هستی آنها به نیستی مبدل خواهد شد زیرا هر فرد برای ادامه حیات خوبستن گوشش مینمود و منفعت عموم رعایت نمیشد، اخوت و یگانگی مفقود بود هر کس برای ادامه حیات خود در تحزب دیگری سعی میکرد اقویا ضيفا را فدای منفعت خود می کردند تا بالاخره بنام منفعت عموم و بهکم احتیاج انقلابی در بین آنها بظهور پیوست و نتیجه این شد که این هیئت جامعه تقسیم وظائف نموده با يك آهنك و انتظام در معاونت یکدیگر بکوشند.

البته پر واضح است که هر تشکیلات ابتدا بسط و رفته رفته نظر با احتیاج رو بتکامل سیر مینماید بنا بر این در ابتدا دو اداره بیش لازم نمیشد یعنی یکی برای جمع آوری ارزاق دیگری برای توزیع آن بطور مساوات پس عده بنام نسیم ابتدائی *Gastrophore* (مامور ارتزاق شدند، گروهی بنام جرف نابضه *Vacuole pulsatile* مامور توزیع گشتند این تقسیم وظائف امایشی بین آنها تولید نموده جمعیت آنها را زیاد تر کرد دیده شد که این دو اداره مختصر کالی نیست باز احتیاج آنها را وادار کرد که در توسعه اداری خود

نظر بمقتضای وقت بکوشند . برای النظام داخلی محتاج بقشون شدند
 جمعیتی هم مامور این وظیفه شد « کوبولهای سفید خون » در نتیجه
 تمثیل و ضد تمثیل (خوردن و دفع کردن) فضای داخلی کثیف
 و موزی گشت پس دایره تنظیمات آشیل داده شد « جسم و وانف
 یا کلیه ابتدائی » همین قسم خورد خورد شمبات داخلی را گرچه ناص
 ولی کافی برای رفع احتیاج بود مرتب کردند . این آهنگ و انتظام

اخوت و مساوات داخلی این افراد صغیره را مسعود نمود
 توالد و کناسل آنها کثیر و بهین نسبت احتیاجات را فوق العاده
 تر کرد پس مجبور شدند که با محیط در تماس بوده مناسبات خارجی
 را تا بهین کنند و پس اینکه کتله با محیط در تماس شد فهمید که
 این شمبات ناص جوا ب احتیاج را نمی دهد بالا چهار در تو سه
 و تکمیل آن اقدام کردند و شمبه را بشکل اداره در آور دند مثلا
 قم ابتدائی جهاز هضمی و متعلق آن گشت ، جوف ناضیه قلب و
 طرق موی لنفاوی بهد کلیه ابتدائی کلیه متکامله و مازاد او را
 تشکیل داد و پس علی هذا .

مع ذلک هیئت جامعه راحت گشت زیرا با احتیاج به خوابی
 چیز های دیگر بودند تا بتوانند در مقابل شداید محیط مقاومت کنند
 بدلیل اینکه تکامل هر قدر جلاو تر رود به احتیاجات بیشر ای برده
 خواهد شد و برای رفع احتیاج هر قدر بیشتر سعی شود موانع و

دشمن بحکم قانون رقابت حیاتی بیشتر خواهد شد این بود که هیئت از طرفی اطراف خود را با سد آهنین محصور و از طرفی حدود خود را با قلاع و سنگرها مستحکم ساخت « جادو عقدهات لفظویه » . این وظیفه هم انجام داده شد باز نتیجه مطلوبه بدست نیامد زیرا از محیط خارجی چنانکه شاید و باید مطلع نبودند و این عدم اطلاع این جمعیت را به پر نگاه های خطرناکی سوق می داد پس شعبه اطلاعات تاسیس شد « چشم و حواس خمسه »

آیا تکامل جنس به آخر رسید ؟ خیر . زیرا جمعیت بی هیئت مقننه اداه پذیر نیست چه که استقرار النظام داخلی و تا مین مناسبات خارجی در تحت مواد قانونی انجام میگیرد و اگر چنانچه اعمال و حرکات يك هیئت اجتماعی با شرایط معینه و آهنگ منظمی اجرا نشود محتمل است که افراد بغلط رفته موجب اسباب تشکیلات اجتماعی گردند و این موضوع در علم عجیب المخلوقات مفصلا شرح داده شده و ما از توضیح آن در اینجا صرف نظر می کنیم . بنا بر این در جامعه که هیئت مقننه ندارد هرج مرج شروع میشود لذا بحکم ضرورت دماغ و جمل عصبی تشکیل یافت زمام امور را در دست گرفته نواص را تکمیل و تصحیح نمود دوره تکامل جنس را به آخر رسانید و ابتدای تکامل نوع شروع و پدر اقلی عرض اندام نموده بهشت برین را به دو گندوم فروخت .

« این دوره تکامل چند صد هزار ساله را طفل در وحکم مادر مطابق مشورتیکه در فوق گفته شد در ظرف تقریباً سیصد روز طی می کند »

و اینجا نیست که جمله *شأنك و ظریف پروفسور هه کل (Höeckel)* را در اینجا ترجمه کنیم . پروفسور محترم میگوید :

Lontogenie est une courte récapitulation de la phylogénie

یعنی تکامل نوع عبارت از یک سلسله مراحل طی است که جنس در ادوار متوالیه آنها را سیر کرده است . مشروحاً فوق بخوبی می فهماند که انسان عبارت از یک شخص واحد نیست بلکه اجتماع ملیارد ها زیر روح است که نظر با احتیاج دو را هم کرد و یا هم تشریح مساعی مینمایند تا در مبارزه و مجادله با محیط مهووز واقع نگردند . دوره تکامل جنس را باخر رسانیدیم اینک میرسیم که تکامل نوع را هم باخر رسانیم تا فهمیده شود که تکامل نوع در تعقیب تکامل جنس است و برای ارتقاع تکامل نوعی بهترین نمونه جنس میباشد

بقیه دارد

رشت دکتر آقاخان